



دکتر منصور تاراجی

وقتی روشنفکران هم جنگ طلب می شوند...

این شخصیت های برجسته آمریکا در پایان نامه خود اعلام کرده اند که جنگ آمریکا با مسلمانان نیست؛ ما دشمن آنها نیستیم. جنگ عادلانه آمریکا علیه خشونت و تعصب است.

اینک بیابید با هم نه همه تاریخ، بلکه فقط تاریخ قرن بیستم را ورق بزنیم. همه دیکتاتورها با شعارهای میان تبی و عامه پسند ملت خود و روشنفکران را مسخ کردند. بیابید دیکتاتورهای بزرگی را که هدفشان تسلط بر جهان بود، برشماریم. سال ها پیش مردی به نام ژوزف استالین به کمک کمینترن (دفتر احزاب کمونیست جهان) شعار آزادی و دموکراسی و جنگ علیه ظالمان و دفاع از مظلومان جهان را سرلوحه اهداف پنهانی خود قرار داد. شعار «پرولتاریای جهان متحد شوید» میلیون ها روشنفکر و ساده اندیش را مجذوب کرد. استالین و جانشینان او تلاش کردند که به زور سرنیزه بر اروپای شرقی و بعضی کشورهای آسیائی و آفریقائی تسلط یابند، اما پایان این حکایت چه شد؟ پایه های کرملین در سال ۱۹۹۱ فرو ریخت.

استالین معتقد بود جنگ کمونیسم با دیوار ارتجاع، جنگی عادلانه و آزادی بخش است. در سال های دهه سی قرن بیستم میلادی یک استوار ارتش به نام آدلف هیتلر در مرکز اروپای متمدن با مسخ کردن روشنفکران و ملت آلمان بر رایشتاک (مجلس ملی آلمان) مسلط شد و بر کرسی صدراعظمی آلمان نشست. در آن سال ها هزاران روشنفکر آلمانی

ما قبول داریم که ملت ما گاهی در حق ملت دیگر مرتکب اعمال پلیدی شده است و از روش های غیرعادلانه ای استفاده کرده است. ولی هدف کسانی که واقعه دلخراش یازدهم سپتامبر را بوجود آوردند، دولت آمریکا نبود، بلکه ملت آمریکا، فرهنگ و تمدن آن بود.

آمریکا کشوری آزاد است و برای حفظ این آزادی ما باید بجنگیم و قربانی بدهیم.»

آنچه خواندید، عباراتی بود از نامه سرگشاده شصت روشنفکر آمریکائی در دفاع از جنگ.

نامه این گروه در دو صفحه بزرگ روزنامه لوموند در ۱۵ فروردین ۲۰۰۲ زیر عنوان «شصت روشنفکر آمریکائی حامی جنگ» چاپ شده است. اکثر امضاءکنندگان در دانشگاه های معتبر آمریکا تدریس می کنند و کتاب های متعددی نوشته اند که برخی از آنها بهترین فروش ها را داشته است.

آنها در این نامه، جنگی را که پس از وقایع یازدهم سپتامبر دولت آمریکا رهبری می کند، توجیه کرده اند. در بین این روشنفکران اعضای هردو حزب دموکرات و جمهوری خواه دیده می شوند.

آنها می نویسند: «گاهی اخلاقاً جنگ مجاز و بلکه ضروری است تا پاسخی باشد به خشونت، نفرت و بی عدالتی و حالت کنونی این است.»

گاهی برای ملتی ضروری است که با نیروی نظامی از خود دفاع کند، اما از آنجا که جنگ اقدامی جدی است و موجب قربانی شدن حیات ذیقیمت انسان ها می شود، لازم است وجدان ها آگاه شوند که از چه اصولی دفاع می شود.

چهار حقیقت اساسی وجود دارد که بدون استثناء همه ملت ها باید آن ها را در نظر داشته باشند.

۱- همه مردم برابر به دنیا می آیند و حقوق مساوی دارند.

۲- موجودیت «انسان» شاکله اساسی یک جامعه محسوب می شود و لذا مشروعیت یک حکومت فقط از انسان ها نشأت می گیرد و مهم ترین وظیفه حکومت نیز فراهم آوردن زمینه شکوفایی خلاقیت های انسانی است.

۳- آزادی عقیده و آزادی مذهب حق انکارناپذیر انسان است.

۴- کشتن به نام خدا بزرگترین خیانت به اعتقاد مذهبی است.

ما برای دفاع از خود و دفاع از این اصول می جنگیم.

پس از یازدهم سپتامبر میلیون ها آمریکائی طبیعتاً از خود سؤال می کنند، برای چه؟

چرا ما هدف این حمله ناجوانمردانه قرار گرفتیم؟

چرا این انسان ها می خواهند ما را بکشند؟

نامه‌ها و مقالاتی در حمایت از هیتلر منتشر کردند.

ابتدا شعار هیتلر پیکار علیه بلشویسم بود. ژاپن و ایتالیا با آلمان علیه شیاطین بلشویک پیمان بستند. روشنفکران آمریکا و اروپای غربی مقالات و کتب فراوانی در دفاع از «نازیسم» منتشر کردند. هیتلر را یک «هدیه آسمانی» خواندند که خداوند برای نجات بشریت به آنها عرضه داشته است. «نازیسم» با کمک تبلیغات حیرت‌انگیز «گوبلز» به صورت فرشته‌نجاتی برای محرومان جهان درآمد.

هر کشوری که مایل باشم هواپیماهای بمب افکن ب-۵۲ و اف-۱۶ می‌فروشم، بارانی از بمب‌های آتش‌زا بر سر مللی که از دستورات من پیروی نکنند، فرو می‌ریزم و نیازی هم نیست که با سازمان ملل متحد مشورت کنم. اما امروز خطر برای مردم جهان به مراتب بیش از دوران هیتلر است. در آن دوران دو قدرت بودند که می‌توانستند در برابر او مقاومت کنند: شوروی و آمریکا. اما امروز هیچ کشوری توان رویارویی با آمریکا را ندارد. وزیر امور خارجه دولت سوسیالیستی

این صندوق‌ها به دلیل همان ورشکستگی هادر چشم بر هم زدنی به ورق‌پاره‌های بی‌ارزشی تبدیل شد.

کمپانی «انرون» که در کار خرید و فروش انرژی بود، ورشکست شد. این شرکت میلیون‌ها دلار برای انتخابات بوش و بسیاری از سناتورهای هزینه کرده بود. یکی از رهبران این شرکت خودکشی کرد و جراید آمریکا نوشتند این بزرگترین ورشکستگی یک کمپانی در تاریخ آمریکا بوده است.

در رسانه‌های گروهی آمریکا، از جمله در شبکه‌های بزرگ تلویزیونی C.N.N و FOX چنان موجی از تبلیغات روانی به راه افتاده که ملت آمریکا، بویژه روشنفکران آن دیار به سوی حمایت از بوش سوق داده شده‌اند. این مردم و آن روشنفکران اکنون دچار این باور هستند که آمریکا یک جنگ عادلانه را برای دفاع از آزادی و دموکراسی رهبری می‌کند. در این رسانه‌ها از مخالفت کشورهای اروپایی با سیاست بوش نشانی نیست. هیچکس از آن روشنفکران که نامه حمایت از بوش را منتشر کرده‌اند، نمی‌پرسد اگر آمریکا برای عدالت و آزادی نبرد می‌کند و دفاع از این اصول نیز حق هر ملتی است، پس چرا پیکار جوانان فلسطینی برای داشتن یک وجب از خاک کره زمین با چنان خشونت‌پاسخ داده می‌شود؟

یک استاد دانشگاه ام. آی. تی در ماساچوست جرأت کرده و در اینترنت فهرستی از مداخلات آمریکا در قرن بیستم در کشورهای جهان را منتشر کرده است که بیهت آور است: «در بسیاری از کشورهای لاتین، آفریقا و آسیای جنوبی سازمان «سیا» در پدید آوردن دیکتاتورها و سرنگون کردن دموکراسی‌ها دیده می‌شود.»

آیا آن شصت روشنفکر آمریکایی از خود نمی‌پرسند که سازمان تروریستی «او چه کا» در یوگوسلاوی را چه دولتی بوجود آورد؟ طالبان را چه دولتی شش سال یاری داد؟ در فلسطین چه دولتی «شارون» را در کنف حمایت خود گرفته است؟ متأسفانه امروز تیغ در کف زنگی مستی است.

اوضاع جهان از هر زمان خطرناک‌تر



فرانسه که به سیاست «بوش» حمله کرد و آنرا ساده‌لوحانه نامید، مورد حملات شدید سازمان‌های تبلیغاتی آمریکا قرار گرفت. بوش در رأس قدرتی قرار گرفته است که بودجه نظامی آن ۳۹۷ میلیارد دلار است یعنی دو برابر بودجه نظامی همه کشورهای اروپایی.

سیاست تسلیحاتی بوش در تاریخ جهان بی‌سابقه است. این سیاست اقتصاد آمریکا را به بحران درونی کشانده است. تاکنون صدها شرکت که در رشته‌های غیرتسلحاتی فعالیت داشتند، ورشکسته شده‌اند، ده‌ها هزار نفر بیکار و صندوق‌بازنشستگان تهی شده است. (اکثر سرمایه این صندوق‌ها در بورس معامله می‌شد و سهام خریداری شده از محل ذخایر

سیل کمک غرب به آلمان سرازیر شد. جنگ هیتلر، تلاش در راه دفاع از عدالت و آزادی معرفی گردید. اما در نیمه راه، روشنفکران آلمان و جهان دریافتند که چه فریب بزرگی خورده‌اند.

در اواخر آوریل ۱۹۴۵ که هیتلر خود را آتش زد، جهان نفس راحتی کشید. تجربه تاریخی به جهانیان آموخت که باید با همکاری تمام دولت‌های جهان سازمانی را بوجود آورند تا درباره رویدادهای جهان تصمیم بگیرد و چنین هم شد.

... و اما امروز مردی در اتاق کار فرانکلین روزولت نشسته است که می‌خواهد در سایه شعار مبارزه با «تروریسم» بر جهان تسلط پیدا کند. او یک دیکتاتور است که می‌گوید من به

و چند سال بعد بالاخره این ملت ها بر سرنوشت خود حاکم شدند.

گویا بعضی روشنفکران آمریکایی مانند مردم معمولی فراموش کرده اند که جرج دبلیو بوش برای انحراف افکار عمومی از مسائل داخلی و کسب محبوبیت برای انتخابات نوامبر آمریکا جنگ روانی تمام عیاری درکشورشان به راه انداخته است و با موفقیت در همین جنگ روانی بوده که توانسته میزان محبوبیت خود را که پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰ درصد بود، به هشتاد درصد برساند.

بوش و دار و دسته اش در واقع منافع خود را بر منافع ملت آمریکا ترجیح داده اند. سران پنتاگون برای استقرار آزادی و دموکراسی نمی جنگند. سران پنتاگون برای حفظ «هژمونی» (مجموعه قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی) آمریکا در جهان نبرد می کنند و این موضوع را اروپائیان به درستی درک کرده اند.

پاریس - فوریه ۲۰۰۲

بود. شاید جناب آقای بوش فراموش کرده است که در سال های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ چگونه تانک های شوروی اعتراض مردم را نسبت به دیکتاتوری

روشنفکران آمریکایی

اکنون همان خطای

ویرانگری را مرتکب

می شوند که روشنفکران

قرن گذشته، در طبیعه

ظهور استالین و هیتلر

مرتکب شده بودند

در لهستان، چکوسلواکی و مجارستان در هم کوبیدند. حاصل آن سرکوب، استقرار آرامشی موقت شد، اما آتش زیر خاکستر رفت

است. یک فیلسوف فرانسوی اخیراً گفت: «اگر کسی آگاه و دانا باشد، وجود قدرت در دست او چندان خطرناک نیست. زمانی وضع برای جهان خطرناک می شود که رهبر بزرگترین قدرت جهان نادان و ناآگاه باشد.»

بوش اظهارات وزرای خارجه کشورهای اروپائی، از جمله آلمان، اسپانیا و فرانسه را در مخالفت با نظریات او پیرامون شیوه مبارزه علیه به اصطلاح کشورهای «محور پلیدی» باد هوا تلقی کرد!

متأسفانه دول اروپائی هرگز قدرت رودروئی با آمریکا را ندارند و لذا بوش در شرایط کنونی می تواند به قلدری های خود در سطح جهان ادامه دهد. لکن پرسش این است که این قدرت تا چه زمان «یکه تان» جهان خواهد بود؟

بدون تردید روزی که شاید چندان هم دور نباشد، این قدرت از درون شروع به پوسیده شدن می کند. هر پدیده ای در درون خود تضاد بوجود می آورد و این تضاد پایان کارش خواهد

